



حاج شیخ محمدتقی بهلول مبلغی انقلابی و مبارزی سیاسی

پدیدآورده (ها) : خوجوند عابدینی، مجتبی

فقه و اصول :: مبلغان :: بهمن و اسفند 1397 - شماره 236

از 98 تا 107

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1523541>

دانلود شده توسط : سید اصغر احمدی

تاریخ دانلود : 10/10/1398

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه **قوانین و مقررات** استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir



اشاره

در اینجا نگاهی به زندگی و فعالیت‌های انقلابی ایشان خواهیم داشت.

تحصیلات

ایشان تحصیلاتش را نزد پدرش، شیخ نظام الدین آغاز کرد^۳ و کتابهای: سیوطی، مغنی، حاشیه شمسیه در منطق، معالم، شرح لمعه، رسائل شیخ انصاری^۴ و قوانین را نزد آن بزرگوار خواند و با حافظه قوی خدادادی قرآن، خطبه فدکیه حضرت زهرا علیها السلام، دعا‌های عرفه، ابوحزمه ثمالی و بسیاری از ادعیه صحیفه سجادیه، برخی از خطبه‌های نهج البلاغه، الفیة ابن مالک، تهذیب المنطق و تلخیص المفتاح، متن مطول و وافیة الاصول، دویست هزار بیت شعر که خود سروده بود و پنجاه هزار بیت شعر از اشعار شعرای دیگر، مثل بوستان سعدی و غیره را حفظ کرد.^۵

محمدتقی بهلول گناباد (بیلندی) در سال ۱۲۷۹ش در روستای بیلند، از توابع شهر گناباد، در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد و در دامن مادری پرهیزکار، فکور و شجاع و پدری مجتهد و باتقوا رشد و تربیت یافت. وی در شش سالگی به مکتب‌خانه رفت و به فراگیری قرآن کریم پرداخت و در هشت سالگی حافظ کل قرآن شد.^۱

مقام معظم رهبری علیه السلام در توصیف این مبّلع انقلابی، مبارز سیاسی و بزرگ مرد الهی می‌فرمایند: «این بنده صالح و مجاهد و پرهیزگار که عمر طولانی و پرماجرایی خود را یکسره با مجاهدت و تلاش گذرانید، یکی از شگفتی‌های روزگار ما بود.»^۲

۳. خاطرات سیاسی بهلول، محمدتقی بهلول، حضور، قم، چاپ سوم، ۱۳۸۷ش، ص ۲۱.
 ۴. همان، صص ۲۸ - ۳۰.
 ۵. سایت سازمان اوقاف و بقاع متبرکه ایران: www.oghaf.ir

۱. شگفتی روزگار، پروین قائمی، نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۹۰ش، ص ۱۳.
 ۲. سایت مقام معظم رهبری علیه السلام: www.leader.ir

از هفت سالگی روضه‌خوانی را آغاز کرده، تا چهارده سالگی در مجالس زنانه روضه می‌خواند.^۱ جلسات وعظ و خطابه‌اش مورد علاقه مردم شهر قرار گرفت و همین امر سبب شد تا در گناباد واعظی مشهور شود.^۲ در منابر خود از صوفیان منحرف گناباد بدگویی می‌کرد تا اینکه قصد کشتن وی را کردند. پدرش برای حفظ جان فرزند و ادامه تحصیل به سبزوار می‌رود^۳ و شیخ بهلول را به مدت نه ماه از منبر رفتن منع می‌کند؛ اما با اصرار مردم دوباره در شهر سبزوار به منبر می‌رود.^۴

آغاز مبارزات انقلابی

رضاشاه پادشاه افغانستان (امان‌الله خان) را از مرز ترکیه وارد ایران و از مشهد به افغانستان رهسپار کرد. وی قصد داشت با بی‌حجاب نشان دادن همسر امان‌الله خان در طول سفر، زنجای ایران را با رفع حجاب مانوس کند و در صورت اعتراض مقدسین، پاسخ دهد: «تنها همسر من بی‌حجاب نشده؛ بلکه همسر پادشاه افغانستان نیز بی‌حجاب است.» امان‌الله خان به هر شهری که می‌رسید، باغ ملی آن شهر را زینت می‌کردند، جشن می‌گرفتند و در این پذیرایی، به شرب خمر، رقص زنان فاحشه و انواع منکرات می‌پرداختند. شیخ بهلول^۵ با توجه به

محبوبیتی که میان مردم داشت و به کمک آنان، شهردار سبزوار را احضار کرد و از او خواست مقدمات جشن را بر هم زند و تزیینات را جمع کند. شهردار با حالت اضطراب و صدای لرزان گفت: ما خودمان این بساط را جمع می‌کنیم. به امان‌الله خبر دادند که نظم سبزوار به هم خورده و او به همراه همراهانش از شاهرود تا نیشابور با عجله گذشتند و تا نیشابور هیچ جایی توقف نکردند.^۶

شیخ بعد از این واقعه تصمیم گرفت به کمک علمای قم برود تا اگر جنگی بین علما و دولت صورت گرفت، به یاری آنان قیام کند. بنابراین، وارد قم شد؛ اما قم را محل آرامش دید. تصمیم گرفت به نصیحت پدرش رفتار کند و به تحصیل علم پردازد. وی معتقد بود در مبارزه با دولت وقت باید مجتهد باشی و یا از مجتهدین اطاعت کنی.^۶ شرح لمعه و رسائل شیخ انصاری^۷ را که پیش پدر خوانده بود، دوباره نزد بعضی از اساتید قم خواند و «کفایة الاصول» را نیز دوره کرد. در شبهای جمعه و تعطیلی به روستاهای اطراف قم برای تبلیغ و موعظه می‌رفت و مردم را آماده می‌کرد که اگر در قم جنگی واقع شد، به یاری علما بشتابند. در این مدت، به بیست و پنج روستا رفته، میان مردم نفوذ معنوی خوبی پیدا کرد.^۷

تخریب میدان آستانه قم

به حکم رضاشاه پهلوی، قبرستان میدان

خاطرات سیاسی بهلول، صص ۲۲-۲۳.

۱. شگفتی روزگار، ص ۱۳.

۲. خاطرات سیاسی بهلول، ص ۲۱.

۳. اعجوبه قرن، مجموعه مقالات برگزیده همایش ملی

بهلول، سید محمد طالبیان، انتشارات سخن گستر، مشهد،

چاپ اول، ۱۳۹۰ش، ص ۲۳۴.

۴. خاطرات سیاسی بهلول، ص ۲۲.

۵. همان، ص ۱۳.

۶. همان.

۷. همان، صص ۲۸-۳۰؛ شگفتی روزگار، ص ۱۵.

آستانه قم تخریب شد. شاه می‌خواست آنجا را باغ ملی کند؛ ولی چون می‌دانست علمای قم اعتراض خواهند کرد، ابتدا به شهردار قم دستور داد به جای قبرستان، مرکز فساد احداث کنند. این کار با مخالفت علما روبرو شد و سه ماه بعد که شاه به قم آمد، مخالفت خود را به او اعلام کردند. در طی این مدت شیخ بهلول^۱ ضمن مشورت با علما و مقدسین قم، به مقابله با این فعالیتها پرداخت و در سخنرانی‌های آتشین خود، به افشاگری علیه رژیم پرداخت. رئیس شهرداری قم در صدد دستگیری او برآمد و سرانجام در یکی از روستاها دستگیرش کردند؛ اما در وقت انتقال شیرزنی آزاده به یاری شیخ شتافت و با فریادهای مداوم مردم را از دستگیری شیخ باخبر ساخت. مأموران وحشت زده پا به فرار گذاشتند و شیخ به سبزوار بازگشت.^۱

مقلد مطیع یا مجتهد صاحب نظر

پس از مراجعت به سبزوار، مادرش از او خواست به زیارت کربلا بروند. علاقه و احترام به مادر و نیز عشق حسینی و شوق ملاقات علمای عراق باعث شد با کمال اشتیاق این درخواست را اجابت کرده، مادر را برای زیارت ببرد.

«در این سفر آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی^۲ را ملاقات کردم. ایشان از من سؤال کردند: برای چه چیزی به کربلا آمده‌ای؟ برای زیارت یا درس خواندن؟

عرض کردم: برای زیارت آمده‌ام و مادرم همراه من است؛ اما وقتی ایشان را به وطن رساندم، دوباره برای درس خواندن خواهم آمد؛ چراکه دوره سطح را گذرانده‌ام و احتیاج به خواندن درس خارج دارم تا مجتهد شوم. فرمود: از چه کسی تقلید می‌کنی؟ عرض کردم: از شما. فرمود: به فتوای من امروز درس خارج رفتن و برای اجتهاد کوشش کردن برای تو حرام است و منبر رفتن و بر خلاف مقرراتی که رضاشاه پهلوی در ایران بر خلاف قرآن اجرا می‌کند، سخن گفتن، واجب عینی است. مجتهد بسیار داریم و مبلغ و منبری که بفهمد چه می‌گوید و با تقوا و متدین هم باشد، کم داریم و تا زمانی که مجتهد شوی، رضاشاه مسلمانی در ایران باقی نخواهد گذاشت تا از تو تقلید کنند. اگر دولت پهلوی از این تبلیغات دینی شما جلوگیری کرد و کار به جنگ و خونریزی کشید، دولت مسئول است، نه شما. و هر کسی که به طرفداری شما کشته شد، شهید است؛ ولی حتی الامکان سعی کنید که با جنگ سرد بر دشمن غالب شوید و کار به جنگ گرم نرسد. موفقیت شما را از خداوند می‌خواهم.»^۲

مقایسه شاه با انگلیس

شیخ^۳ معتقد بود که دست استعماری همچون انگلیس بر کشور سایه افکننده و شاه ملعون همچون عروسکهای خیمه شب بازی با دستهای نامرئی برای مردم نقش بازی می‌کند. بنابراین، در منابر خود بر مقایسه شاه

۱. گلشن ابرار، مرتضی عبدالوهابی، انتشارات نورالسجاد، قم، چاپ بهار ۱۳۸۶، ج ۷، ص ۴۳۵.

۲. خاطرات سیاسی بهلول، صص ۳۷ - ۳۸.

و انگلیس تأکید ورزیده، او را یک انگلیسی در لباس ایرانی معرفی می‌کرد.

در یکی از منبرها می‌گوید: می‌خواستم شاه را با دولت انگلیس نشان دهم، گفتم اگر یک پسر انگلیسی از پدرش پرسد که فرانسه بهتر است یا انگلیس؟ خواهد گفت: انگلیس. اگر پرسد ایران بهتر است یا انگلیس؟ پدرش خواهد گفت: نمی‌توانم بگویم انگلیس از ایران بهتر است. اینقدر می‌توانم بگویم که اگر یک فرد ایرانی حساس، وطن‌خواه و رعیت‌پرور ملت‌نوازی مثل رضاشاه پهلوی پیدا شود، از انگلیس کم‌تر نیست. در اثر این سخنرانی در مسجد شاه بود که ده روز زندانی شدم.^۱

شهرت دینی برای انقلاب دینی

شیخ علیه السلام در یکی از سفرهایش به اصفهان رفته و در مسجدهای سید، حکیم، جمعه، شاه (مسجد امام) و باقی نقاط اصفهان، نطقهای پرشوری علیه دولت می‌کند و مسائل تبدیل تعطیلی جمعه به یکشنبه، تبدیل اسمهای عربی به اسامی فارسی، ساخت سینماهای غیر مشروع، شراب‌فروشی‌ها، فاحشه‌خانه‌ها و قمارخانه‌ها و قانون جدید ازدواج و طلاق دولت را مورد انتقاد و اعتراض شدید قرار داد. سپس به شیراز، یزد، کرمان و اغلب شهرهای جنوب و غرب ایران مثل کرمانشاه، همدان، نهاوند و تویسرکان مسافرت کرد^۲ و هدفش از این

۱. اعجوبه قرن، ص ۲۳۶.

۲. خاطرات سیاسی بهلول، ص ۴۰.

۲. همان، صص ۴۵ - ۴۶.

کار آماده کردن مردم جهت همراهی در قیام علیه دولت بود.

خود شیخ علیه السلام می‌گوید: هدفم این بود که می‌خواستم خود را به اهل تمام شهرهای ایران معرفی کنم و تمام اهل ایران مرا بشناسند و روابط دوستی با همه برقرار شود و بعد در مقابل دولت قیام رسمی کنم تا در وقت قیام رسمی، اهل ایران مرا یاری کنند و این نقشه را در جنوب و غرب ایران کاملاً اجرا کردم و اهالی شهرهای این قسمت را با خود همراه ساختم؛ ولی با اهالی سمت شمال و شرق، مثل رشت و مازندران و تبریز و کردستان و ترکمن صحرا و نواحی آن آشنایی نداشتم که اگر جنگ مسجد گوهرشاد به صورت ناگهانی پیش نمی‌آمد و دو سال دیگر به مسافرت‌های خود دوام می‌دادم و مناطق شمال را مثل مناطق جنوب تحت نفوذ خود می‌آوردم و اقدام به قیام رسمی می‌کردم، ناممکن بود که دشمن بر من غالب شود و انقلاب بنده مثل انقلاب عصر حاضر صددرصد کامیاب می‌شد؛ ولی خداوند نخواست.^۳

واقعه مسجد گوهرشاد

شیخ علیه السلام می‌گوید: پس از شنیدن خبر دستگیری آیت الله حاج حسین قمی علیه السلام در سال ۱۳۱۴ش به سرعت از شهر قائن به مشهد، منزل حاج آقا قمی علیه السلام رفتیم. خانمش گفت: حاج آقا قمی برای منصرف کردن شاه از رفع حجاب و نشر کلاه به تهران رفته و شاه اجازه ملاقات نداده و در یک باغ تحت

۳. همان.

مراقبت است. روز پنجشنبه، ساعت دو بعدازظهر در حرم امام رضا علیه السلام بنده را دستگیر کرده و قصد بردنم را داشتند که مردم نگذاشتند. به ناچار برای آنکه جنگی صورت نگیرد، بنده را در یکی از حجرات صحن حرم با چهار پلیس تحت مراقبت نگهداشتند تا شب بنده را به شهربانی ببرند. می دانستم که اگر به تهران بروم، اعدام یا حبس ابد می شوم، لذا تا غروب پشت شیشه ایستادم و مردم دسته دسته آمده و مرا نگاه می کردند و آوازه دستگیری بنده در شهر مشهد پیچید و چون شب شد، مردم بیش تری جمع شدند.

نواب احتشام رضوی، سرکشیک پنجم آستانه وارد اتاق شد و گفت: می خواهم گناه گذشته خود را تلافی کنم. به وسط صحن رفت و فریاد زد: ای مردم بی غیرت! چهار هزار نفر هستید و از چهار تا پلیس می ترسید؟ حمله کنید و شیخ را آزاد کنید! لعنت بر این کلاه؛ و با فریاد «یا حسین» به حجره حمله کرد و بنده را بالای منبر صاحب الزمانی گذاشتند. رئیس اطلاعات شهربانی به بنده گفت منبر نروید! که مردم بر سرش ریختند و پس از کتک زدن او را به وضع فجیعی از مسجد بیرون کردند. با توجه به دستور آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی علیه السلام قرار بود که بدون جنگ گرم و با جنگ سرد دشمن را شکست دهم؛ اما خواست خداوند چیز دیگری بود.

در آن وقت که ۲۷ سال سن داشتم، بالای منبر عرض کردم: برادرها! کار خوبی

نکردید که نظم را بر هم زدید. ما این را نمی خواستیم. و اگر به جای شورش، آزادی مرا می خواستید، آنها قبول می کردند. اکنون کار از کار گذشته و جنگ حتماً روی خواهد داد، و لذا باید برای جهاد دینی آماده شویم. تا آیت الله قمی علیه السلام را از زندان تهران نجات دهیم و یا کشته شویم و یا دولت موجوده را ساقط کنیم.

قرار شد روز یکشنبه آیت الله قمی علیه السلام قرار آزاد و وارد مشهد شود. گفتیم اگر نیامد، جنگ خواهد شد. ساعت ۱۲ شب یکشنبه خبر رسید که دولتی ها برای یک جنگ بزرگ آماده شده و تمام سربازان شیعه و متدین را از صحنه جنگ خارج و به جای آنان سربازان سنی، یهودی، بهائی و زرتشتی را آماده جنگ ساخته اند و توپها و مسلسلها را در نقاط مشرف بر حرم و صحن و مسجد مسلط ساخته و نزدیک صبح قصد حمله به مسجد را دارند.

حمله دولتی ها شروع شد. متأسفانه نواب احتشام رضوی که برای محافظت از دروازه سمت غربی ایوان مقصوره معین شده بود، به ما خیانت کرد و در را برای ورود دولتی ها آزاد گذاشت. بنده به دوستان گفتم که خود را نجات دهید و به رهبران سه جبهه دیگر خبر دادم که من از مسجد بیرون رفتم، شما هم خود را نجات دهید. در حال فرار، خانمی ما را به منزل خود پناه داد و بعد از دو سه روز که آرامش شهر کامل شد، به بیرون شهر رفتم و به صحرا رسیدم.^۱

۱. همان، تلخیص از صص ۴۷ - ۸۵

هجرت به افغانستان

شیخ رحمته می گوید: بعد از کشتار و شکست واقعه گوهرشاد، بیش تر مردم از روستاهای مختلف به کمک ما شتافتند. علاوه بر آنکه بسیاری از نظامیان که به ما تیراندازی کرده بودند، از عملکرد خود پشیمان شده، حاضر به همکاری با ما بودند؛ اما بنده شنیده بودم که چون امان الله در کابل اقدام به امر رفع حجاب کرده، مردم افغانستان او را از وطن بیرون کرده اند و شخصی به نام حیب الله زمام مملکت را به دست گرفته و او طرفدار حجاب و روحانیت است. بنده فکر کردم که به افغانستان بروم و از او استمداد کنم و با لشگر بزرگی به ایران برگردم؛ اما نمی دانستم که دولت افغانستان هم تغییر کرده و پادشاهش هم فکر رضاشاه پهلوی است.^۱

شیخ رحمته به کمک دوستان و ارادتمندان از مرز ایران خارج و وارد افغانستان شد. دولت افغانستان از ترس تبلیغات علیه دولت و بر هم خوردن مناسبات سیاسی ایران و افغانستان، شیخ رحمته را به مدت چهار سال در زندان انفرادی و چهار سال در زندان بیست و چهار نفری و چهار سال در زندان عمومی و چهار سال دیگر تحت الحفظ در یکی از روستاهای نزدیک مزار شریف زندانی کرد.

شیخ رحمته پس از طلاق از همسر اول در ایام مبارزات سیاسی اش،^۲ در ایام تبعید با

دختری مریض ازدواج می کند که حاصل این زندگی مشترک یک فرزند است که در زمان به دنیا آمدنش می میرد و بیست روز بعد نیز همسرش را از دست می دهد. پس از فوت همسرش، به اتهام فرار به کشور پاکستان ۱۴ سال دیگر در جلال آباد مشرقی زندانی می شود.^۳ با توجه به شرایط به وجود آمده، شیخ رحمته به جای مبارزه سیاسی، به عنوان مبلغ دینی در طول ۳۰ سال اقدام به تبلیغ دین کرد. اگرچه مبارزات سیاسی برای شیخ رحمته به اتمام رسیده و ناممکن بود؛ اما مبارزه با جهل و ناآگاهی و ترویج عقاید شیعه او را به سمت منبر سوق داد. بنابراین، در تمام ایامی که در زندان و تبعید به سر می برد، دست حق بر سرش سایه افکنده و او را از هرگونه آفات و بلیات حفظ می کرد.

حالات روحی و شیوه های تبلیغی این عالم ربانی در زندان و ایام تبعید، و همچنین گفتار و عمل شیخ رحمته سبب محبوبیت وی در میان خاص و عام شد و علاقمندی اهل تسنن افغانستان به شیعیان را دو چندان کرد.

برخی ویژگی های روحی و معنوی وی عبارت بود از: خواندن نمازهای واجب و نمازشب با یک وضو به مدت چهار سال در زندان انفرادی،^۴ در تمام عمر روزه بودن اکثر روزها،^۵ تقید به مسجد و نماز

طلاق، از یکی از دوستان خود تقاضا می کند تا با همسرش ازدواج کند تا خیالش از عدم اذیت شدن او راحت باشد. (همان، ص ۸۷)

۳. همان، صص ۱۵۶، ۱۴۰، ۱۴۳ و ۲۳۸.

۴. همان، ص ۱۱۵.

۵. همان، ص ۲۳۱؛ رازهای بهلول، حسین محمدی گل تپه، مؤسسه فرهنگی سماء، قم، چاپ اول، ۱۳۸۶ش، ص ۶۲.

۱. همان، ص ۸۷.

۲. شیخ بهلول به علت مبارزات سیاسی اش از همسرش می خواهد که از همدیگری جدا شوند تا اگر زمانی دستگیر شد، برای همسر وی مشکلی ایجاد نکنند. بنابراین پس از

جماعت،^۱ پرستاری از بیماران و نگهداری از کودکان شیرخوار،^۲ حتی در زمانی که در زندان انفرادی بود،^۳ بیان تفسیر قرآن به بعضی از سربازان در زندان انفرادی و تدریس کتب مختلف مثل: صرف، نحو، منطق، فقه شیعه و فقه حنفی، حتی برای رئیس کل پلیس افغانستان و بعضی از مأمورین و زندانیان در زندان عمومی و وعظ زندانیان^۴ و عفو و گذشت از کسانی که قصد ترور و قتل او را داشتند،^۵ تقید به عدم انجام مکروهات در تمام عمر،^۶ پوشیدن لباس ساده به خاطر همدردی با فقرا،^۷ کمک به فقرا که معتقد بود هر آدمی که در حال دارایی فقرا را فراموش نکند، در حال ناداری خداوند او را مساعدت می‌فرماید و...

خود ایشان می‌گوید:^۸ «من از همان اشخاص بودم و هستم که بارها دارایی خود را به فقرا و در وقت ناداری عوض از خداوند گرفته بودم و الان هم این عادت را دارم؛ هرچه دارم، مال فقراست و هرچه به آن محتاج باشم، بی‌زحمت خداوند برایم می‌رساند: ﴿وَمَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾»^۹.

۱. خاطرات سیاسی بهلول، ص ۱۷۱.

۲. همان، ص ۱۵۳.

۳. خانواده‌هایی که برای ملاقات به زندان می‌آمدند، شیخ بهلول کودکان شیرخوارشان را تحویل می‌گرفت و تا زمان تمام ملاقات از کودکان نگهداری می‌کرد. (همان، ص ۱۵۶)

۴. همان، صص ۱۴۰ - ۱۵۳.

۵. اعجوبه عصر بهلول قرن چهارم، عباس موسوی مطلق،

نشر نسیم حیات، قم، چاپ اول، ۱۳۷۹ش، ص ۱۱۳.

۶. همان، ص ۱۰۷.

۷. همان، ص ۹۹.

۸. خاطرات سیاسی بهلول، ص ۳۹.

۹. طلاق/ ۳.

همین امر سبب شد تا رجال سیاسی آن زمان که از برادران اهل تسنن بودند، آرزوی دیدار با وی را داشتند.^{۱۰}

در اینجا به گوشه‌هایی از حالات درونی و نیز شیوه‌های تبلیغی این عالم ربانی که بر اساس گزارشهایی که در زندگینامه خود ارائه داده است اشاره مهمی کنیم:

۱. بیان قصص و تقویت عقاید شیعه

شیخ رحمته با شیوه داستان و بیان تاریخ اسلام، به ترویج عقاید شیعه می‌پرداخت. مشهور است که بسیاری از اهل تسنن را شیعه کرده است؛ اما به تعبیر خودش: «این شهرت غلط است و بنده به جز یک نفر سنی، کسی را شیعه نساختم؛ اما عموم سنی‌های افغانستان را به تشیع نزدیک کرده‌ام»^{۱۱}

ایشان معتقد بود شیعه ساختن سنی‌ها در آن زمان به سبب اعمال زشتی که بعضی از شیعیان انجام می‌دادند، بسیار سخت؛ بلکه غیر ممکن است.^{۱۲} چهار سالی که در زندان انفرادی بود، برای سربازانی که مسئولیت مراقبت او را داشتند، قصص الانبیاء و تاریخ اسلام - از زمان تولد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا انقراض خلفای بنی عباس - و داستان امیر ارسلان را هشت مرتبه بیان کرد.^{۱۳}

شیخ رحمته می‌گوید: بنده در ضمن افسانه‌گویی سعی می‌کردم که ذهن سربازها را به عقاید شیعه آشنا سازم. در هر دوره که

۱۰. همان، ص ۱۰۸.

۱۱. همان، ص ۱۲۹.

۱۲. همان.

۱۳. اعجوبه قرن مجموعه مقالات برگزیده همایش ملی

بهلول، ص ۲۱۵.

تاریخ اسلام را می‌گفتم، فضایل و معجزات دوازده امام را با تاریخ خلفای معاصرشان ضمیمه می‌کردم و قبایح مظالم خلفای معاصر را واضح می‌ساختم. فقط مواظب بودم که به خلفای ثلاثه و عایشه توهین نشود.^۱

شیخ رحمته‌الله از تاریخ معصومین علیهم‌السلام در زندگی فردی خود نیز بهره می‌گرفت. زمانی که خانمی از وی کمک می‌خواهد، به یاد داستان حضرت موسی علیه‌السلام و دختران حضرت شعیب علیه‌السلام می‌افتد^۲ و در جایی که تنها می‌شود، به یاد غریبی حضرت مسلم بن عقیل علیه‌السلام می‌گردد.^۳

۲. عفو و گذشت

شیخ رحمته‌الله به خاطر فعالیت‌های دینی دو بار در زندان مورد سوء قصد قرار گرفت؛ سنی‌های متعصب به ماست‌فروشی - که شیخ برای خرید ماست نزد او می‌رفت - سم داده بودند تا شیخ رحمته‌الله را مسموم کند. طبق نقل ایشان: پس از نجات از مسمومیت، طرفدارانم قصد خراب کردن مغازه را داشتند که آنها را از این کار منع کرده و در پاسخ به کسانی که تقاضای شکایت داشتند، گفتم: امامان ما این دستور را به ما نداده‌اند. امام حسن علیه‌السلام را هفت مرتبه زهر دادند و هیچ یک از زهردهندگان را تعقیب نفرمود. اگر شکایت هم کنم، قانون اروپا در ممالک اسلامی اجرا می‌شود، نه قانون قرآن. ماست فروش الان یازده سال به حبس محکوم است. هرچه

حبسش زیادتر شود، به ضرر زن و فرزندانش تمام می‌شود. خلاصه من شکایتی از او ندارم.^۴ پس از مرگ ماست فروش، شیخ از داخل زندان به همسر و چهار دختر فقیرش پول، نان و لباس می‌فرستاد.^۵

۳. کمک به اهل تسنن

شیخ بدون آنکه به خلفا توهینی کرده باشد، به اهل تسنن کمک می‌کرد. بی‌منت و بدون اخذ اجرت، برای امواتشان نماز میت می‌خواند و در نماز جمعه آنان شرکت می‌کرد.^۶ از بیمارانشان پرستاری و از کودکانشان مراقبت می‌نمود. زمانی که عروس یکی از سردسته مخالفین درد زاییدن گرفت و به حال مرگ افتاد، شیخ رحمته‌الله از یک دکتر شیعه یاری خواست. وقتی که به او گفته شد: چرا زحمت می‌کشید که این سنی‌ها زنده بمانند؟ خوشحال باشید که بچه و مادرش هر دو می‌میرند. در جواب گفت: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت امیر علیه‌السلام ما را این گونه تعلیم نداده‌اند.^۷

شیخ رحمته‌الله به اساتیدش بسیار احترام می‌کرد. استادی که به بیماری سخت مسری مبتلا شده بود و تمام شاگردانش از او دور شده و او را تنها گذاشتند، شیخ به کمک او شتافت و چهل روز او را پرستاری کرده و فرزندانش را نگهداری می‌کرد. وی بعد از بهبودی کامل و ادامه تدریس، به شاگردانی که به خدمتش

۴. اعجوبه عصر بهلول قرن چهاردهم، ص ۱۱۵.

۵. همان، ص ۱۱۶.

۶. ولی بعد از نماز جمعه نماز ظهر و عصر خود را تنهایی

می‌خواند. (خاطرات سیاسی بهلول، ص ۱۷۶)

۷. همان، ص ۱۸۲.

۱. همان، صص ۱۲۸ - ۱۲۹.

۲. همان، ص ۹۷.

۳. همان، ص ۹۱.

رسیده و دستش را می‌بوسیدند، گفت: دست مرا نبوسید! بروید و پای شیخ بهلول را ببوسید که مرا زنده نگاه داشت. شما بی‌غیرتها که گریختید و مرا تنها گذاشتید. همان شیخ شیعه بود که جان مرا خرید و مرا و عائله‌ام را از مرگ نجات داد. اگر او نبود، امروز من زنده نبودم که به شما درس بدهم.^۱ آن روزی که شیخ علیه السلام وارد شهر شد، مردم می‌خواستند او را بیرون کنند؛ اما حُسن رفتارش در مدت چهار سال، سبب شد که همه مردم وقت رفتن او گریه کنند.^۲

۴. استجاب دعا

در شبی که شیخ وارد زندان انفرادی می‌شود، حجره‌اش پر از حشره‌هایی بودند که در صورت گزیدن، بدن آبله زده و تا یک ساعت سوزش و خارش داشت. همین امر سبب شد تا سه شبانه روز نمی‌توانست بخوابد. ناچاراً دست به دعا برداشته، به آفریدگار عالم با گریه و زاری عرض می‌کند: خدایا! حاضرم در راه دین هر زحمتی را قبول کنم، در صورتی که از آن زحمت به دین فایده‌ای برسد. اگر گزیدن حشره‌ها برای پیشرفت دین اثر داشت، نجات نمی‌خواستم و صبر می‌کردم؛ ولی چون تحمل این زحمت هیچ نفعی به دین ندارد، به آبروی محمد و آلش علیهم السلام از تو درخواست می‌کنم که اگر مصلحت می‌دانی، این بلا را از سر بنده‌ات رفع کنی. در حال مناجات و گریه مرا خواب برد و خوابم طول کشید. وقتی که

بیدار شدم، دیدم هیچ جای بدنم خارش ندارد و آبله زده است. خوب که چشمم را باز کردم، دیدم که سرتاسر حجره را مورچه‌های بسیار کوچکی گرفته‌اند، به طوری که دیوار سفید، سیاه دیده می‌شود. مورچه‌ها آن حشره‌ها را تعقیب می‌کردند و می‌کشتند و تخمهای سفیدشان را که بین حصیرها و شکافهای در و دیوار رخنه کرده بود، از بین می‌بردند و تا چهار ساعت مورچه‌ها در حجره گردش کردند و حجره را از آن حشره‌ها پاک ساختند و رفتند. ظهر همان روز نه از حشره‌ها اثری بود و نه از مورچه‌ها.^۳

۵. توکل و توسل

شیخ علیه السلام با استناد به آیه: «وَلْيَتُوسَّلَ إِلَيْهِ مَنْ يَنْصُرُهُ»^۴ «خداوند کسانی را که او را یاری کنند (و از آئینش دفاع نمایند) یاری می‌کند.» معتقد بود کاری که برای خدا باشد، خداوند نیز کمک کار او خواهد بود و به همین دلیل در تمام مراحل زندگی به خدای متعال توکل می‌کرد و با توسل به اهل بیت علیهم السلام از آنان مدد می‌جست. آزادی شیخ علیه السلام از زندان انفرادی، نتیجه همین توسل بوده است. شیخ علیه السلام می‌گوید: شب تولد حضرت زهرا علیها السلام رسید و من از طولانی شدن حبس انفرادی بسیار دل‌تنگ بودم در آن شب نخوابیدم و مسدس^۵ مفصلی در مناقب و مصائب حضرت فاطمه علیها السلام گفتم و رهایی

۳. همان، ص ۱۱۸.

۴. حج / ۴۰.

۵. خاطرات سیاسی بهلول، صص ۲۲۵ - ۲۲۶.

۶. یک قالب شعر فارسی است و در واقع یک نوع مسمط است که هر رشته آن از شش مصراع ساخته شده است.

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۸۳.

خود را از خدا خواستم. بعد از نماز صبح که خوابیدم، مادرم را در خواب دیدم که به زندان به دیدن من آمد و به من گفت: فرزندانم! دلتنگ نباش، عرضت به حضرت زهرا علیها السلام رسیده و رها می‌شوی. ظهر همان روز از زندان انفرادی آزاد شدم.^۱

۶. مقالات علمی

دولت افغانستان پس از ۳۱ سال، این بزرگ مرد الهی را به درخواست خود شیخ علیه السلام به مصر فرستاد که یک سال و نیم در صدا و سیمای مصر فعالیت داشت و ضد یهود و آمریکا و شاه ایران مقاله‌های شعری و نثری عربی و سخنرانی داشت.^۲

بازگشت به وطن

شیخ علیه السلام به درخواست خواهرزاده‌اش به عراق رفته و دو سال و نیم در این کشور ماند و در آنجا نیز علیه دولت پهلوی سخنرانی داشت و بعد از آنکه رژیم بعثی عراق به بیرون کردن ایرانی‌ها مصمم شد، شیخ علیه السلام قبل از اجبار عراقی‌ها، اختیاراً خود را به دولت ایران تسلیم کرد و به محض ورود به ایران، در تهران زندانی شد.^۳

نصیری که رئیس سازمان امنیت بود، سؤال می‌کند: با وجود دشمنی شما با دولت ایران در داخل و خارج، چه چیزی سبب شد که بلاشرط خود را تسلیم ایران کنید؟ شیخ در جواب گفت: اکنون که دولت بعثی عراق خیال دست‌اندازی در خاک ایران را

دارد و خلیج فارس را خلیج العربی می‌نامد و خوزستان را جزء مملکت خود می‌داند و بر خلاف موجودیت ایران سخن می‌راند، برای من یقین حاصل شده که تا با دولت موجوده متفق نشوم، بر دولت عراق نمی‌توانیم غالب شویم، لذا دشمنی را کنار گذاشته و خود را تسلیم کردم تا به اتفاق هم دست دولت عراق را از خاک ایران کوتاه کنیم.^۴

دار دنیا منزلی پست و خس است نیست منزل در حقیقت محبس است مردمی کاندر جهان فانی‌اند چون به دقت بنگری زندانی‌اند روح انسان تا که در بند تن است هست زندانی و حبسش مسکن است روح تا با جسم ما مأنوس شد مثل مرغ اندر قفس محبوس شد.^۵

وفات شیخ علیه السلام

شیخ محمدتقی بهلول علیه السلام در هفتم مرداد ۱۳۸۴ش در سن ۱۰۵ سالگی به سبب عارضه مغزی و کهولت سن در بیمارستان خاتم الانبیاء تهران دار فانی را وداع گفت و پس از تشییع در تهران و مشهد، در زادگاهش، گناباد، به خاک سپرده شد.

شیخ علیه السلام شرح حال خویش را در کتابی به نام «خاطرات سیاسی بهلول» در ۲۷۰ صفحه به رشته تحریر در آورده است. به خوانندگان محترم مطالعه این کتاب که با قلم روان و محتوایی زیبا نگاشته شده و توسط انتشارات حضور منتشر شده است، سفارش می‌کنیم.

۱. همان، ص ۱۳۵.

۲. همان، ص ۲۶۵.

۳. همان.

۴. همان، ص ۲۶۶.

۵. اعجوبه عصر بهلول قرن چهاردهم، ص ۱۷۶.